

An Explication of the Doctrine of Divine Caliphate in Shiism as a Comprehensive and Civilizational Intellectual Foundation in Comparison with the Concept of Divine Vicarship in Catholic Christianity

✉ **Saeedeh Nekounam**  / PhD Candidate in Theoretical Foundations of Islam, University of Qom, Qom, Iran
s.nekonam@stu.qom.ac.ir

Mohammad Reza Karimi Vala / Associate Professor, University of Qom, Qom, Iran

Received: 2025/06/08 - Accepted: 2025/08/25

r.karimivala@qom.ac.ir

Abstract

Despite the pivotal role of theological theories in shaping the identity of religious civilizations, few studies have undertaken a purposeful comparison between Divine Vicarship in Catholic Christianity and Divine Caliphate in Imami Shiism. The absence of a targeted study comparing these two doctrines within the framework of comparative theology, particularly focusing on the capacity for comprehensiveness and civilizational construction within Shiite thought, reveals the necessity of this research. This study, employing a documentary-analytical method and drawing upon authentic religious sources and authoritative theological texts, demonstrates that papal vicarship is primarily founded upon the institutional authority of the Church and the official interpretation of the Bible. In contrast, Divine Caliphate in Shiism holds a status beyond a mere religious institution; as both a constitutive (takwīnī) and legislative (tashrī'ī) vicegerency, it extends from the Prophet to the Infallible Imams and continues in the era of occultation through the theory of the Guardianship of the Jurist (Wilāyat al-Faqīh). The findings indicate that this model, by integrating revelation, rationality, social justice, and popular participation, presents a comprehensive framework for divine governance and the organization of society based on human dignity, possessing a high capacity for civilization-building.

Keywords: Divine Vicarship, Divine Caliphate, Guardianship of the Jurist, Imamate, Church, Pope, Shiite System.

تبیین آموزهٔ خلافت الهی در مذهب شیعه به مثابهٔ مبنای فکری جامع و تمدن ساز در مقایسه با تفکر نیابت الهی در مسیحیت کاتولیک

s.nekonam@stu.qom.ac.ir

r.karimivala@qom.ac.ir

سعیده نکونام  دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری دانشگاه قم، قم، ایران

محمدرضا کریمی والا / دانشیار دانشگاه قم، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳

چکیده

با وجود نقش محوری نظریه‌های الهیاتی در شکل‌دهی به هویت و تمدن‌های دینی، پژوهش‌های اندکی به مقایسهٔ هدفمند نیابت الهی در مسیحیت کاتولیک و خلافت الهی در شیعهٔ امامیه پرداخته‌اند. فقدان مطالعه‌ای هدفمند که این دو آموزه را در چهارچوب الهیات تطبیقی مقایسه کند، به‌ویژه با تمرکز بر ظرفیت جامعیت و تمدن‌سازی اندیشهٔ شیعی، ضرورت انجام این تحقیق را آشکار می‌سازد. این پژوهش با روش اسنادی - تحلیلی و بر پایهٔ منابع اصیل دینی و متون معتبر الهیاتی انجام شده است و نشان می‌دهد که نیابت پاپی عمدتاً بر اقتدار نهادی کلیسا و تفسیر رسمی کتاب مقدس استوار است؛ درحالی‌که خلافت الهی در شیعه جایگاهی فراتر از نهاد دینی دارد و به‌عنوان نیابت تکوینی و تشریعی، از پیامبر تا امامان معصوم علیهم‌السلام امتداد یافته و در عصر غیبت با نظریهٔ ولایت فقیه استمرار پیدا کرده است. یافته‌ها بیانگر آن است که این الگو با تلفیق وحی، عقلانیت، عدالت اجتماعی و مشارکت مردمی، طرحی جامع برای حاکمیت الهی و سامان‌دهی جامعه بر مبنای کرامت انسانی ارائه می‌دهد و از ظرفیت بالایی تمدن‌سازی برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: نیابت الهی، خلافت الهی، ولایت فقیه، امامت، کلیسا، پاپ، نظام شیعه.

مقدمه

در گسترهٔ الهیات تطبیقی، یکی از مباحث بنیادین که همواره محل تأمل و منازعه بوده، جایگاه انسان در نسبت با امر الهی و چگونگی تحقق نیابت یا خلافت خداوند بر زمین است. این پرسش، نه تنها جنبه‌ای فلسفی و کلامی دارد، بلکه مستقیماً با ساختار قدرت، مشروعیت دینی، و نظام معنایی جوامع دینی پیوند می‌خورد. در مسیحیت کاتولیک، مفهوم نیابت الهی عمدتاً بر پایهٔ الهیات تجسد، تثلیث و استمرار اقتدار کلیسایی از طریق پطرس تا پاپ‌ها استوار است؛ بدین معنا که پاپ به عنوان جانشین مسیح، تجلی ارادهٔ خداوند بر زمین شمرده می‌شود. در مقابل، مکتب امامیه در سنت شیعه خلافت الهی را در منظومه‌ای وسیع‌تر تعریف می‌کند که از نبی آغاز می‌شود و به امامت معصومان می‌رسد و در دوران غیبت با نظریهٔ ولایت فقیه تداوم می‌یابد. این تفاوت در تلقی، بازتابی از دو گونه نگرش هستی‌شناختی به رابطهٔ خدا و انسان است: نگرشی که تجسد را تجلی خدا در انسان می‌داند؛ در برابر نگاهی که خلافت را امانت الهی در انسان کامل تعریف می‌کند. این مقاله با رویکردی تحلیلی - تطبیقی به بررسی مبانی، ساختار و پیامدهای نظریهٔ نیابت در کاتولیسیسم و خلافت در شیعه می‌پردازد و از خلال مقایسهٔ آنها، در پی تبیین دقیق‌تری از مدل‌های دینی مدیریت معنویت و قدرت در دو سنت بزرگ الهیاتی است.

به رغم پژوهش‌های متعددی که در مقایسهٔ جایگاه پاپ در مسیحیت کاتولیک با نهاد امامت، ولایت فقیه و مرجعیت در شیعه انجام شده است، تا کنون مطالعهٔ تطبیقی مستقلی به بررسی ریشه‌های الهیاتی دو مفهوم نیابت الهی در کاتولیک و خلافت الهی در اندیشهٔ شیعی نپرداخته است. این نوشتار می‌کوشد با تمرکز بر مبانی نظری و کارکردهای دینی این دو انگاره، وجوه اشتراک و افتراق آنها را در چهارچوب الهیات مقایسه‌ای تحلیل کند. روش پژوهش این مقاله، اسنادی - تحلیلی است که ضمن توجه به شباهت‌های ظاهری دو مفهوم، تفاوت‌ها و برتری نظریهٔ خلافت الهی شیعه را در ساحت الهیاتی و کارکرد اجتماعی - سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. غیاب چنین پژوهشی، خلأ چشمگیری در درک گفت‌وگوی بینادینی این دو سنت فکری ایجاد کرده است که این مقاله درصدد پرتوافشانی بر آن است.

۱. نیابت الهی در مسیحیت کاتولیک

مفهوم نیابت الهی در الهیات مسیحی، به‌ویژه در چهارچوب آموزه‌های کاتولیک، به مثابهٔ محوری‌ترین آموزهٔ الهیاتی، مبتنی بر اتحاد ناگسستنی دو طبیعت الهی و انسانی در شخصیت مسیح است. تحلیل این آموزه مستلزم فهمی عمیق از الوهیت عیسی، تجسد کلمه، جایگاه حواریون و ساختار اقتدار کلیساست؛ جایی که پسر به مثابهٔ خدای متجسد نقش واسطه‌ای میان خدا و انسان را ایفا می‌کند. پژوهش حاضر با استناد به متون کتاب مقدس، اسناد شوراها و کلیسایی و آرای متألهان کاتولیک، به واکاوی ابعاد نظری و کارکردی نیابت الهی در سنت کاتولیکی می‌پردازد.

۱-۱. نیابت الهی حضرت عیسیٰ ﷺ

الوهیت عیسی، به عنوان یکی از آموزه‌های بنیادین و پیچیده مسیحیت، بر اساس اعتقادنامه نیقیه (۳۲۵م) و تعالیم شورای کالسدون (۴۵۱م)، عیسی مسیح را هم‌ذات با پدر و به عنوان دومین اقنوم تثلیث (پسر) معرفی می‌کند. بر مبنای این تلقی، عیسی مسیح به عنوان خدای کامل و انسان کامل، در چهارچوب تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) پذیرفته شده است (لین، ۲۰۱۰م، ص ۶۸۶۷). با ارجاع به آیاتی مانند «کلمه خدا بود» (یوحنا، ۱: ۱) و «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا، ۱۰: ۳۰)، هم‌ذاتی او با پدر تبیین می‌شود. همچنین عیسی می‌گوید: «پدر از من بزرگ‌تر است» (یوحنا، ۱۴: ۲۸) و «به‌سوی پدر خود و پدر شما و خدای خود و شما می‌روم» (یوحنا، ۲۰: ۱۷). در اعتقادنامه نیقیه تأکید شده است:

ما به خدایی یگانه ایمان داریم؛ به خدای قادر مطلق؛ آفریننده همه چیزهای دیدنی و نادیدنی؛ و به یک خداوندگار، عیسی مسیح، پسر خدا، به وجود آمده از ذات پدر. تنها اوست که از ذات پدر به وجود آمده؛ خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، مولود [نه مخلوق به وجود آمده و نه آفریده شده]، و هم‌ذات با پدر است. به واسطه او همه موجودات آفریده شدند؛ همه موجوداتی که روی زمین و در آسمان‌اند. او به خاطر ما انسان‌ها و برای نجات و رستگاری ما از آسمان فرود آمد؛ جسم گردید و انسان شد. او رنج کشید و در روز سوم برخاست و به آسمان‌ها صعود کرد. او جهت داوری زندگان و مردگان مجدداً باز خواهد گشت و نیز به روح القدس ایمان داریم؛ اما کلیسای مقدس کاتولیک و رسولان، هر باوری را که وجود پسر را مخلوق، حادث، متفاوت از پدر، یا دستخوش تغییر بدانند، به صراحت محکوم می‌کند (لین، ۲۰۱۰م، ص ۵۱؛ مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۵۸۵۷).

بر اساس اعتقادنامه‌های تاریخی شورای کلیسا، عیسی مسیح به عنوان فرزند یگانه خدا، هم‌زمان دارای دو طبیعت متمایز الهی و انسانی است که بدون اختلاط یا تغییر، در او متحد شده‌اند. الوهیت او ازلی و هم‌ذات با پدر است؛ درحالی که انسانیتش از مریم باکره متولد شد. این اتحاد ناگسستنی موجب شده است که او هم‌ذات با پدر از جنبه الوهی، و هم‌ذات با انسان از جنبه بشری باشد. الهی‌دانان کاتولیک میان این دو جنبه تمایز قائل شده‌اند؛ به‌طوری که صفات متعالی به الوهیت و صفات عادی به انسانیت او نسبت داده می‌شود. بر اساس این آموزه، عیسی مسیح از لحظه تجسد تا ابد، کاملاً الهی و کاملاً انسانی باقی می‌ماند (لین، ۲۰۱۰م، ص ۹۶-۹۷) و این جایگاه دوگانه در مأموریت او نیز بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که در چهارچوب آموزه ملکوت خداوند، عیسی مسیح وضعیت مطلوبی را ترسیم می‌کند و با فراخواندن پیروان خود، آنان را درگیر جریان اصلاحی و انتقادی زمان خویش می‌سازد. او به مخاطبانش فهماند که ملکوت الهی از پیش در زمین آغاز شده است و با دعوت به برابری و عدالت، آنان را به مشارکت فعال در تحقق آن فرامی‌خواند (راد و دیگران، ۱۴۰۲، ص ۸۱). در الهیات مسیحی، خاستگاه شایستگی انسان در نزد خدا آن است که خداوند سخاوتمندانه خواسته است او را با فیض

خویش همراه کند؛ به گونه‌ای که منشأ تمام شایستگی انسان نزد خدا، محبت و ایمان او به مسیح دانسته می‌شود (بهادیوند چگینی و حسنی، ۱۴۰۳، ص ۴۹).

۲-۱. نیابت الهی حواریون

پس از عروج عیسی، حواریون مأموریت تبشیر انجیل و تأسیس کلیسا را یافتند تا پیام ملکوت را به تمامی اقوام ابلاغ کنند. آیاتی مشروعیّت این رسالت را تأیید می‌کنند. در انجیل متی آمده است: «عیسی این دوازده نفر را فرستاد و به آنان دستور داد... نزد غیریهودیان و سامریان نروید؛ بلکه فقط نزد گوسفندان گمشدهٔ خاندان اسرائیل بروید» (متی، ۱۰: ۵-۶). همچنین در انجیل مرقس بیان می‌شود: «عیسی ایشان را به دو گروه فرستاد و به آنان قدرت بر ارواح ناپاک داد» (مرقس، ۶: ۷). در اعمال رسولان نیز ذکر شده است:

و چون روز پنطیکاست رسید، همهٔ ایشان به یک‌جا جمع بودند. ناگاه صدایی از آسمان آمد، همچون صدای وزیدن باد شدید و تمام آن خانه را که در آن نشسته بودند، پر کرد و زبانه‌هایی منقسم‌شده همچون زبانهٔ آتش، بر هر یک از ایشان قرار گرفت و همه از روح‌القدس پر شدند. و شروع به سخن گفتن به زبان‌های دیگر کردند (اعمال رسولان، ۲: ۴).

ایشان در ادامه مأموریت یافتند که رسالت جهانی خود را پی گیرند: «پس بروید و همهٔ امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید» (متی، ۲۸: ۱۹). در میان آنان، پطرس به عنوان پیشوای حواریون شناخته شد و عیسی به او فرمود: «و من نیز به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و بر این صخره، کلیسای خود را بنا خواهم کرد و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت» (متی، ۱۶: ۱۸).

وجود جایگاه رفیع حواریون به میزانی است که بخش اول کتاب اعمال رسولان در هشت باب نخستینش به حواریون و تبلیغات آنها می‌پردازد (بهادیوند چگینی و صانعی، ۱۴۰۲، ص ۹۲). با این حال، انجیل‌ها ضعف‌های آنان را نیز بازتاب داده‌اند؛ از جمله: پطرس سه بار عیسی را انکار کرد (متی، ۲۶: ۷۵-۶۹)؛ توماس تا زمانی که عیسی را پس از رستاخیز ندید، ایمان نیاورد (یوحنا، ۲۰: ۲۴-۲۹)؛ یهوذا اسخریوطی با خیانت، عیسی را به سی سکهٔ نقره فروخت (متی، ۲۶: ۱۴-۱۶). این وقایع مؤید آن است که به‌رغم انتخاب الهی، آنان فاقد عصمت بوده‌اند.

۳-۱. نیابت الهی پاپ

عیسی مسیح که عنوان پادشاه پادشاهان و آقای آقایان را دارد، بنیان‌گذار حقیقی کلیسا محسوب می‌شود (وان وورست، ۱۳۸۴، ص ۲۸۹). بر این اساس، کلیسا تنها نهاد ایجادشده توسط خود مسیح است (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷). برای مثال، این سخن معروف عیسی که گفت: «تو پطرس هستی و بر این صخره کلیسای خود را بنا خواهم کرد و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت؛ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم. و آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی، در آسمان گشاده شود» (انجیل متی، ۱۶: ۱۸)،

به سند تأسیس کلیسا توسط عیسی مسیح تعبیر شده است. بر اساس این آیه، اسقفان سه منزلت را برای پطرس با عنوان‌های ولایت تکوینی، زعامت دینی و زعامت دنیوی مشخص کرده‌اند (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۸).

همچنین کاردینال رابرت بلارمین، از آیات یادشده ایمان پطرس و نیز مصونیت جانشینان او از خطا را استنباط کرده است (صانعی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). وی استدلالی عقلی برای اثبات خطانپذیری در مقام عمل ارائه می‌دهد و آن اینکه اگر پاپ در احکام ضروری دچار اشتباه شود، نتیجه آن خواهد بود که مسیح شرایط لازم را برای نجات جامعه مسیحی فراهم نیاورده است. بنابراین به‌نظر می‌رسد به کلیسا دستور داده شده باشد که از هدایت پاپ پیروی کند (صانعی، ۱۳۸۷، ص ۵۹). این روایت، مبنای نظریه جانشینی پطرس و استمرار منصب پاپ در رم شده است؛ به این ترتیب که پاپ در هر دوره‌ای به‌صورت پیوسته با پطرس و عیسی مسیح در ارتباط است و این زنجیره از پاپ کنونی تا پطرس و عیسی مسیح، بدون هیچ حلقه مفقوده‌ای، از وثاقت و اطمینان برخوردار است (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱). این جانشینی زمینه‌ساز نظریه خطانپذیری پاپ شد؛ به این معنا که پاپ دارای اقتدار الهی و نماینده خدا روی زمین است (تیواری، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳). بنابراین، کلیسای کاتولیک معتقد است: آموزه خطانپذیری حقیقتی است که از اول در کلیسا بوده است (The Catholic Church, 1994, p.891).

افزون‌براین، حیات معنوی کلیسا وابسته به پاپ است و نبود این مقام، کلیسا را به نهادی بی‌اثر و راکد تبدیل می‌کند. در واقع، پاپ نه تنها جانشین پطرس، بلکه به‌طور مستقیم وارث مقام حضرت عیسی مسیح (ع) شمرده می‌شود (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶). این امتیاز مصونیت از خطا، به‌صورت مستقیم از سوی خدا عطا شده است و پاپ در مواضع رسمی خود، نیازی به مشورت با کلیسا، اسقف‌ها و نیز تأیید یا تصدیق آنها ندارد (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۲۶۷). در نتیجه، این مقام در حدی والا است که به‌گفته کشیش اسپانیایی، ایگناسیوس لویولا، ما باید همیشه آماده باشیم که اگر مقامات کلیسایی چیزی را که در نظر ما سفید می‌نماید، سیاه بخوانند، باور کنیم که آن چیز سیاه است؛ چراکه روح‌القدس بر کلیسا حکومت می‌کند (Ignatius of Loyola, 1914, p.98). طبق همین دیدگاه‌ها، هرگاه پاپ در موضع فتوا دادن قرار می‌گیرد، با حضور دائمی روح‌القدس در کلیسا، از خطا در امان می‌ماند. به همین ترتیب، کل کلیسا به‌عنوان کل خطانپذیر است و هرچند خطانپذیری اعضای کلیسا به‌عنوان افراد پذیرفته شده، اما کلیسا در مقام جمعی و از طریق ساختار متشکل از پاپ و اسقفان، خطانپذیر است (Rahner, 1982, p.713-714). از همین‌رو در نگرش کاتولیکی، پاپ تنها مفسر حقیقی کتاب مقدس است و نظر او بر همگان اولویت دارد (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸). به‌علاوه، او نه تنها رهبر معنوی کلیسا، بلکه منبع اصلی قانون و اقتدار در نظام دینی است. به بیان دیگر، جایگاه او فراتر از هر نهاد دیگر در کلیسا و در سطحی الهی قرار دارد. به این ترتیب، وی معیار تشخیص حق از باطل و بنیان هر قانون کلیسایی است. این اقتدار در طول تاریخ،

به صورت عملی نیز نمود یافته است؛ برای مثال، نظارت بر تشکیلات قضایی از طریق تأسیس نهادهایی چون دادگاه‌های تفتیش عقاید در دورهٔ میانه و مجمع آموزهٔ ایمان، در اختیار پاپ بوده است (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹-۲۰۰). همچنین پاپ نه تنها در امور مذهبی، بلکه در روابط سیاسی و اجتماعی نیز اقتدار داشته است و پادشاه ساز شده بود (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳)؛ چون به عنوان نمایندهٔ پروردگار، قدرت مطلقه به او تعلق گرفته بود (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲، ص ۳۹۹). بنابراین، پاپ شاخص ترین مقام مسیحیت و شخصیت مرکزی، پدر مقدس، ابرمرد، منبع عشق و محبت، نور دنیا، رئیس کل عالم، عالی ترین داور، بزرگ ترین ارباب و صاحب اختیار است (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۳۰-۱۴۳). متن بیانیهٔ شورای واتیکان دربارهٔ خطاناپذیری پاپ چنین است: «پاپ رم، به عنوان جانشین پطرس، با مساعدت الهی، هنگام تعریف آموزه‌های ایمانی و اخلاقی، مصون از خطاست» (لین، ۲۰۱۰، ص ۴۸۱).

توماس هابز یکی از تبعات ادعای پاپ دربارهٔ نیابت عمومی مسیح را این گونه بیان می کند: «پادشاهان مسیحی تنها با تاج گذاری توسط اسقف ها (نمایندگان پاپ) مشروعیت الهی می یابند» (هابز، ۱۳۸۹، ص ۵۰۶). در این فضای عقیدتی، برتری پاپ اعظم بر تمام امور دنیا به اندازه ای تقویت شد که گرگوریوس هفتم در شورای اسقفان (۱۰۷۶م) خطاب به حاضران گفت: «حل و عقد امور آسمان و زمین به دست شماست. می توانید حکمرانی بر جهان را تفویض کنید» (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۲۰).

بررسی بنیادهای الهیاتی نیابت الهی در مسیحیت کاتولیک نشان می دهد که این آموزه بر مبنای دو اصل «اتحاد دو طبیعت الوهی و انسانی در وجود مسیح» و «تداوم تاریخی نیابت از طریق حواریون، به ویژه پطرس و سپس نهاد پاپ به عنوان جانشین رسمی و خطاناپذیر او»، مشروعیت یافته و استمرار پیدا کرده است. بر پایهٔ منابع مقدس، شوراهای کلیسایی و سنت الهیاتی کاتولیک، پاپ نه تنها مفسر نهایی کتاب مقدس، بلکه تجلی ارادهٔ الهی در زمین تلقی می شود و اقتدار دینی - اجتماعی کلیسا، حول محور این نیابت تعریف می گردد.

۲. خلافت الهی در مذهب شیعه

خلافت به مفهوم «در پی کسی آمدن و جای او قرار گرفتن» است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ص ۸۳). وجه نام گذاری کلمهٔ «خلافت»، جانشینی فرد دوم پس از فرد اول است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۰؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۲۰). این نیابت و جانشینی، به سبب بزرگی و شرافت اوست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۴). در این پژوهش، خلافت به این معناست که خداوند سبحان اولیای خود را در زمین، خلافت و جانشینی می دهد و آنان انسان های کاملی هستند که می بایست مظهر تمام اوصاف و اسمای حسنا ی الهی باشند. در ادامه به بررسی این شأن در اندیشهٔ مکتب تشیع می پردازیم و آن را در سه بخش اصلی واکاوی خواهیم کرد.

۲-۱. خلافت الهی نبی

حاکمیت حقیقی و بالذات از آن حق تعالی است و تنها هموست که بالاصاله حق ولایت و سرپرستی انسان و

جامعه بشری را دارد (آل عمران: ۱۸۹؛ مائده: ۱۷ و ۴۰؛ توبه: ۱۱۶؛ ملک: ۱). این بنیان معرفتی هر نظام اسلامی تأکید می‌کند که هر ولایتی در عرض ولایت الهی «طاغوت» شمرده می‌شود.

خلیفه‌الله بودن انسان کامل مستلزم آن است که وی تجلیگاه کامل صفات و افعال الهی بوده و مرآت و آیت حق باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۱۲۶-۱۳۹؛ ۱۳۸۹، ص ۱۱۷). این معیار، شاخصی روشن برای سنجش مشروعیت ولایت انسانی از منظر الهی است و نشان می‌دهد که خلافت، نه امری قراردادی، بلکه مقامی تکوینی و الهی است. قرآن کریم با تأکید بر اینکه اطاعت از پیامبر ﷺ عین اطاعت از خداست (نساء: ۸۰) و بیعت با پیامبر ﷺ در حقیقت بیعت با خداوند است (فتح: ۱۰)، جایگاه پیامبر را نه صرفاً به‌عنوان ناقل وحی، بلکه به‌مثابه مجرای تحقق ولایت الهی و مظهر تام ولایت الهی در حوزه تشریع و تدبیر جامعه تثبیت می‌کند. این مفاهیم به‌وضوح به خلافت الهی نبی به‌عنوان واسطه مستقیم بین خدا و خلق اشاره دارند (سبحانی، ۱۳۹۴، ص ۲۴۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۶۰). نمونه‌های قرآنی مانند «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) و خلافت حضرت داود علیهِ السلام (ص: ۲۶) و احادیثی چون حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۴۰۲) بر نقش مأموریتی پیامبر ﷺ در نظام آفرینش و حکومت الهی و در راستای به‌کمال رساندن تمام موجودات نظام هستی تأکید دارند (جوادی آملی، ۱۳۹۶، ص ۴۸-۴۶؛ ۱۳۸۹، ص ۳۱۴). به این ترتیب، خلافت الهی دارای دو بُعد علمی و عملی است که شامل «دریافت وحی» و «اجرای حکومت و قضاوت عادلانه» می‌شود.

حکمای مثاله با تحلیل عقلی اثبات می‌کنند که موجودات پایین‌مرتبه، تنها از طریق وسایطی می‌توانند فیض الهی دریافت کنند که از جنبه روحانی به حق متصل بوده و از جنبه مادی با خلق مرتبط باشند. پیامبر ﷺ در این سلسله مراتب وجودی، به‌عنوان واسطه فیض الهی به جهان ممکنات عمل می‌کند. بنابراین، خلافت الهی پیامبر ﷺ، هم مسئولیتی تشریعی و حکومتی است و هم ضرورتی وجودشناختی در نظام آفرینش (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۴۵۶). این جایگاه ویژه، پیامبر ﷺ را به «معلم فرشتگان» و مصون از خطا تبدیل می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۹، ص ۳۶). عصمت پیامبر ﷺ امتیاز شخصی نیست؛ بلکه لازمه ذاتی مقام خلیفه‌اللهی است. هدف نهایی این نظام، تربیت انسان‌ها برای رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴). بنابراین، نظام اسلامی صرفاً ساختاری حکومتی نیست؛ بلکه الگویی الهی برای تکامل انسان تا مراتب قرب الهی است.

۲-۲. خلافت الهی اهل بیت علیهم السلام

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، امامان معصوم علیهم السلام جانشینان آن حضرت، حجت‌های الهی و امتداد ولایت نبوی محسوب می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، الف، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۳۰). این جانشینی صرفاً تاریخی نیست؛ بلکه حقیقتی متعالی در نظام توحیدی است که مستلزم عصمت، علم لدنی و اتصال به وحی است. امامت، نه‌تنها امتداد نبوت،

بلکه حامل میراث علوم آسمانی و ضامن تحقق عدالت است (احمدی میانجی، بی تا، ص ۱۳۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۸). در غیر این صورت، با فقدان امام معصوم، فواید بعثت پیامبر ﷺ با وفات ایشان از میان می رفت؛ جامعه دچار تفرقهٔ اعتقادی و عملی می شد؛ وحدت اسلامی فرومی پاشید و ارکان شریعت سست می شد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۸). از منظر کلامی، عصمت امامان دلیلی بر مشروعیت مطلق ولایت آنان، و حاکمیت ایشان بازتابی از حاکمیت مطلق الهی تلقی می شود. در فلسفه، اهل بیت ﷺ به عنوان صادر نخستین و واسطهٔ فیض الهی معرفی می شوند که اراده شان از اسباب عالی وجود به شمار می رود. در عرفان اسلامی، این حقیقت ژرف تر می شود، که امامان «کون جامع» و مظهر اسما و صفات الهی اند و ولایت آنان تنها محدود به انسان نیست؛ بلکه حتی بر ملائکه، عالم برزخ و مراتب وجودی دیگر نیز تأثیر می گذارد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۵۵-۸۲). در این نگاه، امام انسان کاملی است که تمام هستی را در قلب سلیم خود جای داده و مجلای ظهور صفات ربوبی است. امام صادق ﷺ می فرماید: «امامان ابواب الهی اند که بدون آنها شناخت خدا ممکن نیست» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۳). این جایگاه با نصب الهی به امامان اعطا شده است و تمام ابعاد زندگی بشر را شامل می شود. خلافت الهی امامان، نه از سوی مردم، بلکه به اذن خداوند است و همهٔ شئون علمی، عملی، سیاسی و اخلاقی آنان را دربرمی گیرد. عملکرد امامان تجلی عقل کل، سنت الهی و فطرت پاک است. آنان مظهر «نور السماوات والأرض» (نور: ۳۵) هستند و سیره شان نمایشگر جمال، ادب و عقلانیت ناب الهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸الف، ج ۲، ص ۴۸). هدف امامان ﷺ تأسیس مدینهٔ فاضلهٔ مبتنی بر عدالت و کرامت انسانی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ب، ص ۴۶). این مدینهٔ فاضله تجلی کامل حاکمیت الهی بر زمین است که عدالت، عقلانیت و کرامت انسانی را تأمین می کند. قلمرو خلافت امامان ﷺ با وجود حضور مادی در زمین، به فرمان الهی از عرش تا فرش را شامل می شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹ب، ص ۱۱۷). نقش ائمهٔ اطهار ﷺ در احیای دین، فراتر از حیات دنیوی ایشان است؛ چراکه با جهاد علمی و عملی، سنت نبوی را احیا و از دین پاسداری کرده اند. از این رو امامت به عنوان نهادی الهی، جایگاهی بی بدیل در تاریخ اسلام دارد (عسکری، ۱۳۸۲، ص ۴۶۰).

۳-۲. ولایت فقیه، استمرار ولایت امامان

مطابق مطالب پیش گفته و از بررسی آموزه های توحیدی برمی آید که ربوبیت، عبودیت، ولایت و حکومت، همگی به طور تام و تمام از آن خدای متعال اند؛ زیرا او خالق انسان و مالک حقیقی هستی است. از این رو اگر انبیا و ائمهٔ اطهار ﷺ دارای ولایت تکوینی یا تشریعی بر جامعهٔ بشری اند، این ولایات صرفاً ظهوری از ولایت الهی و با اذن و فرمان خداوندند. از این رو این ولایت، با اذن الهی، در اختیار معصومین ﷺ قرار داده شده است. بر اساس همین منطق، آموزهٔ خلافت الهی در بالاترین مرتبه اش در مرآت انسان کامل، که شامل معصومین می شود، تحقق می یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ب، ص ۱۰۷).

باین حال در تفاسیر اسلامی دیدگاه‌های متنوعی دربارهٔ کیستی خلیفه‌الله مطرح شده است: برخی آن را منحصر به حضرت آدم علیه السلام دانسته، شخص حقیقی او را نماینده و جانشین خدا در زمین می‌دانند (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۷۶)؛ گروهی خلافت را شامل فرزندان آدم نیز می‌دانند و عمومیت آن را از آیه «إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» و مشابه آن استنباط می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۶)؛ دسته‌ای دیگر پیامبران پس از آدم را نیز شامل خلافت الهی می‌دانند (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ج ۱، ص ۹۲)؛ نهایتاً در تفسیر دیگری خلیفه‌الله را فراتر از فرد خاصی می‌دانند و آن را به شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت تعمیم می‌دهند؛ به گونه‌ای که ظهور خلافت با درجات کمال انسانی و علم به اسمای الهی افراد نسبت مستقیم دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱).

در این منظومهٔ فکری، ولی فقیه هرگز صاحب این منصب نیست؛ اما بخشی از شئون خلیفه‌الله، یعنی ولایت در حکومت بر جامعه، با نصب عام در عصر غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط واگذار می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، اگر فقیه جامع‌الشرایط عهده‌دار مدیریت و زعامت در امور اجتماعی - دینی می‌شود، این مسئولیت تنها به اذن و نصب الهی است، نه برخاسته از ارادهٔ بشری یا قرارداد اجتماعی (جوادی آملی، ۱۳۸۹هـ ص ۱۳۴). در این راستا، بنا بر مذهب شیعه، بر پایهٔ روایاتی مانند نیابت عام و اصل استمرار ولایت، فقهای جامع‌الشرایط به عنوان نیابت‌کنندگان امام در حوزهٔ حکومت و اجرای احکام، مشروعیت می‌یابند. بنابراین، ولایت فقیه در زمان غیبت، صورت استمرار خلافت الهی به شکل غیرمعصومانه است؛ اما همچنان متکی به نصب و مشروعیت الهی است. شیخ مفید به صراحت تصریح می‌کند که اجرای حدود از وظایف حاکم اسلامی است که از سوی خداوند منصوب شده باشد. او می‌نویسد: «اجرای حدود، وظیفهٔ حاکم اسلامی است که از طرف خدا گماشته شده باشد...» ائمه این مسئولیت را به فقیهان شیعه تفویض کرده‌اند تا در صورت امکان، آن را اجرا کنند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۱۰). از این عبارت می‌توان نتیجه گرفت که فقها به نصب عام از سوی معصومان، دارای ولایت در امور حکومتی، از جمله اجرای حدود شرعی‌اند.

این معنا در روایاتی مانند مقبولهٔ عمر بن حنظله نیز تأیید شده است. در این حدیث، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» که نشان‌دهندهٔ جعل و نصب فقیه به عنوان حاکم از سوی امام است. بر همین اساس، محقق کرکی می‌گوید: «به مقتضای فرمایش امام صادق علیه السلام، فقیه با ویژگی‌های معین، از سوی ائمه گمارده شده است و در همهٔ مواردی که برای نیابت نقشی است، نیابت دارد. این نصب، شمول دارد و همهٔ زمان‌ها را دربرمی‌گیرد» (محقق کرکی، بی تا، ص ۱۴۲-۱۴۳). نتیجه آنکه ولایت فقیه از جنس ولایت اهل بیت علیهم السلام است؛ اما در سطح اجرا و مدیریت اجتماعی؛ نه در مرتبهٔ عصمت و مقام معنوی معصومان (جوادی آملی، ۱۳۸۹هـ ص ۴۵۹).

در این میان، دو ویژگی بنیادین فقاها و عدالت در ولی فقیه موجب اعتماد و پذیرش فرمان او از سوی جامعه می‌شود؛

زیرا او صرفاً بر اساس فرمان الهی و منابع استنباط دینی عمل می کند و از هواهای نفسانی تبعیت نمی کند. بنابراین در صورت فراهم بودن شرایط، وظیفهٔ ادارهٔ جامعه را بر عهده می گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ هـ ص ۴۲۵ و ۴۸۶). از منظر عقلی و دینی، با توجه به ابدی بودن شریعت اسلام و نیز گستردگی احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن، وجود مجری و متولی مشخص برای این احکام، امری ضروری است. عقل سلیم حکم می کند که اجرای این نظام پیچیده نمی تواند به صورت پراکنده توسط آحاد مردم انجام گیرد؛ زیرا در این صورت، اختلال، هرج و مرج و فروپاشی نظم اجتماعی اجتناب ناپذیر خواهد بود (خوئی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۳؛ نجفی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۳۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ هـ ص ۱۶۸).

بر همین اساس، فقیه جامع الشرایط به عنوان نایب امام زمان؟ عج؟ مسئولیت ادارهٔ جامعهٔ اسلامی را بر عهده دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ هـ ص ۱۵۳). پس ولایت فقیه نوعی ولایت اجرایی-مدیریتی در راستای تحقق احکام الهی، ارزش های اسلامی، شکوفاسازی استعدادهای انسانی و رساندن جامعه به کمال مطلوب الهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ هـ ص ۱۲۹).

امام خمینی؟ رح؟ نیز با تأکید بر تفاوت میان مقام معنوی معصومان و وظیفهٔ مدیریتی فقها می فرماید: «فقیه از تمام اختیارات امام برخوردار است...؛ ولایت یعنی حکومت و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدس» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ ق، ص ۴۹۶) و در جای دیگر برای رفع هر گونه توهم دربارهٔ مقام فقها، تصریح می کند: «ولایت فقیه پس از غیبت، به معنای انتقال وظیفهٔ حکومت و اجرای قوانین شرعی (نه مقام معنوی) به فقیه عادل است. این به هیچ وجه برابر با مقام رسول الله و ائمه نیست؛ بلکه یک مسئولیت سنگین است که شأن فوق بشری به فقیه نمی بخشد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۴۰). بنابراین، ولی فقیه نیابت در امور یادشده دارد؛ اما مقام خلافت الهی ندارد.

۳. تحلیل تطبیقی دو نظریهٔ نیابت الهی در کاتولیک و خلافت الهی در شیعه

مسئلهٔ نیابت و خلافت الهی با حوزهٔ الهیات سیاسی، رهبری دینی و مشروعیت قدرت، ارتباط مستقیم دارد. در سنت مسیحی، به ویژه در قرائت کاتولیک، پاپ به عنوان جانشین مسیح و نمایندهٔ خداوند بر زمین معرفی می شود؛ در حالی که در تشیع امامیه، امام معصوم به عنوان خلیفه و جانشین خداوند پس از پیامبر اسلام ﷺ مطرح است. این دو نظام الهیاتی، هر چند در ظاهر به مفاهیم مشابهی اشاره دارند، در بنیان های معرفتی، کارکردهای اجتماعی و ساختارهای اعتقادی دارای تفاوت های چشمگیری هستند. در این بخش، با رویکرد تطبیقی، به تبیین شباهت ها، تفاوت ها و تمایز های بنیادین میان این دو دیدگاه پرداخته می شود تا مفهوم نمایندگی الهی را در بستر تاریخی و کلامی صورت بندی کند.

۳-۱. شباهت ها

۳-۱-۱. منشأ الهی اقتدار

هر دو نظام فکری معتقدند که جایگاه رهبری دینی مستقیماً از سوی خداوند تعیین شده است: در مسیحیت،

عیسی مسیح [خدای متجسد]، خود، پطرس را منصوب می‌کند و این نیابت در سلسلهٔ پاپ‌ها به‌عنوان نمایندهٔ مسیح بر زمین استمرار می‌یابد؛ در تشیع نیز خداوند از طریق پیامبر امامان را منصوب کرده است و امامت آنها واجد مشروعیت الهی است؛ اما در مورد فقیه در دوران غیبت، مشهور عالمان مذهب شیعه بر این تأکید دارند که مشروعیت الهی ولایت فقیه جامع شرایط، از طریق انتصاب عام از سوی امامان معصوم - که خود آنان به‌اذن و ارادهٔ الهی صاحب ولایت‌اند - حاصل شده است.

۳-۱-۲. واسطه بودن در رابطهٔ میان خدا و خلق

در هر دو دیدگاه، نایب الهی واسطه‌ای بین خالق و مخلوق است. در مسیحیت، عیسی مسیح و سپس پاپ به‌عنوان نمایندهٔ او، مجرای فیض الهی بر زمین تلقی می‌شوند. در مذهب شیعه، در همهٔ دوران‌ها، واسطهٔ میان خلق و خالق امام معصوم است؛ حتی اگر در پس پردهٔ غیبت باشد؛ و فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت، به‌انتصاب عام امام معصوم، صاحب حکومت یا ولایت تشریعی است و هرگز واسطهٔ میان خالق و خلق نیست.

۳-۱-۳. برخورداری از نوعی عصمت یا مصونیت از خطا

در الهیات کاتولیک، پاپ در مواضع رسمی و در زمینهٔ مسائل ایمان و اخلاق، از خطا مصون است. در شیعه، پیامبران و امامان دارای نوعی از علم‌اند که سبب ملکهٔ عصمت برای آنان شده است. بنابراین آن حضرات در زمینهٔ علم به دین و وحی، معصومانند و در عمل نیز دارای بازدارندهٔ دائمی و قطعی از ارتکاب کار زشت و پایبندی دائمی و قطعی به انجام کار نیک‌اند و هرگز از آن تخلفی رخ نمی‌دهد (طباطبایی، ۱۳۵۲، ص ۱۶۲-۱۶۴).

۳-۱-۴. نقش تفسیری و تشریعی نایب الهی

پاپ در کاتولیسیسم تنها مفسر رسمی کتاب مقدس و آموزه‌های کلیسا تلقی می‌شود؛ در شیعه نیز امام معصوم تنها مفسر حقیقی قرآن و دین است و در عصر غیبت، ولی فقیه وظیفهٔ تفسیر احکام و اجرای شریعت را بر عهده دارد.

۳-۱-۵. تداوم تاریخی نیابت و خلافت

در هر دو مذهب، نیابت الهی نهادی است که در طول تاریخ استمرار دارد. در کاتولیسیسم، این استمرار از پطرس آغاز می‌شود و تا پاپ فعلی ادامه می‌یابد. در شیعه، از پیامبر ﷺ به امام علی (ع) و سپس به یازده امام دیگر انتقال یافته و در غیبت امام زمان (عج)؛ ولایت در زمینهٔ حکومت بر جامعه، به ولی فقیه سپرده شده است.

۳-۱-۶. تمرکز اقتدار دینی در رأس نهاد دینی

در هر دو سنت، نیابت و خلافت حائز بالاترین مقام دینی است که در مسیحیت از آن پاپ و در مذهب شیعه از آن امام است، که هر دو، در رأس سلسله‌مراتب قرار دارند و مرجع نهایی تصمیم‌گیری‌های دینی‌اند.

۳-۱-۷. پیوند با مشروعیت سیاسی

در هر دو مکتب، مشروعیت سیاسی نایب الهی تنها بر پایهٔ وقایع تاریخی، مانند تاج گذاری پادشاهان توسط پاپ و تشکیل حکومت در شیعه، استوار نیست؛ بلکه از مبانی الهیاتی ناشی می شود. در کاتولیسیسم، این مشروعیت بر آموزهٔ برتری پطرس و نیابت مسیح بنا شده است که پاپ را به عنوان جانشین بلا فصل پطرس برخوردار از اقتدار الهی معرفی می کند. در شیعه نیز مشروعیت امام بر نص الهی و عصمت استوار است و در عصر غیبت، به صورت نیابت عام، به ولی فقیه منتقل می شود. بدین سان، هر چند هر دو نظام مشروعیت خود را الهی می دانند، منبع و سازو کار آن متفاوت است.

۳-۱-۸. پیوند با سنت

هم در کاتولیسیسم و هم در شیعه، نیابت الهی از دل سنت دینی و تاریخی برمی خیزد. هر دو برای اثبات اقتدار نایب الهی، به آموزه های اولیه، کلمات مؤسس و میراث های اولیهٔ دین استناد می کنند؛ مانند شورای نقیه و آیات انجیل در مسیحیت و آیات قرآن و احادیث در تشیع.

۳-۲. تفاوت ها

۳-۲-۱. مبدأ تعیین نایب الهی

در الهیات کاتولیک، نیابت پاپی به صورت نهادی از طریق رأی کاردینال ها و بر پایهٔ سنت کلیسایی تعیین می شود؛ در حالی که در شیعه، خلافت الهی بر اذن خداوند استوار است و با انتصاب مستقیم از سوی او به صورت خاص یا عام صورت می گیرد و جایگاه پیامبر و امام، از پیش تعیین شده و مشخص است.

۳-۲-۲. عصمت نایبان الهی

تشیع بعد از حضور امامان معصوم و در زمان غیبت امام زمان؟ عج؟، عصمت ولی فقیه را لازم نمی داند؛ هر چند ایشان به دلیل عدالت و فقا هتش از گناهان دوری می کند؛ و این با مسیحیت که برای پاپ قائل به عصمت اند، متفاوت است

۳-۲-۳. محدودهٔ عصمت

در مسیحیت کاتولیک، عصمت پاپ فقط در مواضع رسمی و در محدودهٔ اعتقادی خاص اعمال می شود؛ اما در شیعه، عصمت امام شامل تمامی افعال، اقوال، نیت ها و تصمیمات اوست و این عصمت فراگیر، جزء ضروریات مذهب شیعه است.

۳-۲-۴. چگونگی عصمت

کاتولیک ها خود در شوراهاشان صفت عصمت و قدرت مطلقه را برای پاپ وضع کردند و ذاتی شخص پاپ نیست. در مقابل در شیعه، پیامبر و امامان دارای عصمت ذاتی ناشی از موهبت خدایند.

۳-۲-۵. نقش عقل در تبیین مشروعیت

در مسیحیت، پذیرش اقتدار پاپ عمدتاً بر مبنای ایمان و تسلیم قرار دارد و کمتر تحت تأثیر عقل استدلالی است. در مقابل در تشیع، عقل به عنوان یکی از منابع اصلی استنباط احکام دینی مورد استفاده قرار می گیرد و یکی از ادله عقلی، خالی نبودن زمین از حجت خداوند است. از سوی دیگر، امام معصوم دارای علم و ویژگی های منحصر به فردی است که عقل نیز بخشی از آن را درک می کند و این امر، ضرورت وجود امام در هر زمان را اثبات می نماید.

۳-۲-۶. نقش مردم در انتخاب نایب الهی

در نظام ولایی پاپ، انتخاب پاپ بدون مشارکت مستقیم مردم صورت می گیرد. در مقابل، اگرچه انتصاب پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام به طور مستقیم از سوی خدا و انتصاب فقیه از طریق نصب عام صورت می گیرد، اما مقبولیت مردمی به عنوان شرط تحقق عینی ولایت، اهمیت بی بدیلی دارد.

۳-۲-۷. حوزه و گستره اقتدار نایب الهی در دو مکتب

در مسیحیت کاتولیک، به ویژه پس از قرون وسطی، نقش پاپ بیشتر به حوزه های دینی و اخلاقی محدود شده و دخالت او در سیاست به موارد استثنایی اختصاص یافته است. حتی در دوره اوج قدرت پاپ ها در قرون وسطی، اقتدار آنان بیشتر بر پایه اتحاد با پادشاهان و ساختارهای موجود سیاسی استوار بود، نه بر تشکیل یک حکومت مستقل دینی. در مقابل در اندیشه شیعی، بر پایه نظریه ولایت نبی و امام و در عصر غیبت، ولایت فقیه، نظامی دینی - سیاسی بنیان گذاشته شده است که اداره مستقیم جامعه را بر عهده دارد. این ولایت و اقتدار در شیعه، تنها به امور عبادی و تفسیر متون دینی محدود نمی شود؛ بلکه همه شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را دربرمی گیرد و بر اساس مشروعیت الهی اعمال می شود.

۳-۲-۸. پیوند خلیفه الله با مفهوم علم لدنی

در شیعه، پیامبر و امام دارای علمی خاص، معجزات و کراماتی فراتر از دسترسی عقل و تجربه بشری اند که به آن علم لدنی گفته می شود. امام به باطن اعمال، حقایق امور و تأویل آیات قرآن آگاه است. در مسیحیت چنین ویژگی ای برای پاپ مطرح نیست. در آموزه کاتولیکی، بر اساس ماده چهارم از Pastor Aeternu، که توسط شورای واتیکان اول در ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۰م تصویب شد، پاپ تنها وقتی که از جایگاه رسمی در مقام رهبر و آموزگار مسیحیان حکم می دهد، با کمک روح القدس، معصوم از خطا عمل می کند. این عصمت، در چهارچوب نهاد سنتی و تعلیم کلیسا تعریف می شود، نه به صورت دانشی ذاتی و آگاهی باطنی، مانند علم لدنی در شیعه. علم پاپ مبتنی بر سنت کلیسا و شوراهای کلیسایی است تا آگاهی باطنی و ذاتی از حقایق.

۳-۲-۹. کتاب آسمانی

در شیعه، قرآن متنی است تحریف ناپذیر و منبع اصلی شریعت است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ب، ص ۵۳۲) و امامان

معصوم مفسران حقیقی قرآن‌اند. این رابطهٔ دوسویهٔ قرآن و عترت، در حدیث ثقلین مورد تأکید قرار گرفته است (ابن بابویه، بی تا، ج ۲، ص ۶۲)؛ درحالی که در کاتولیسیسم، پاپ به عنوان مفسر انحصاری کتاب مقدس، گاه بر سنت کلیسایی و شوراها تکیه می‌کند. افزون بر این، متن انجیل‌های کنونی در مسیحیت به عنوان وحی غیرمستقیم پذیرفته شده‌اند (توفیقی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۴) و تحریف‌پذیری آنها در طول تاریخ مورد بحث است (لین، ۲۰۱۰، ص ۳۸۷)؛ اما در شیعه، وحی مستقیم و تحریف‌ناپذیری قرآن جزء بدیهیات اعتقادی است.

۱۰-۳. جایگاه معرفتی امام به عنوان حجت الهی

در شیعه، امام نه فقط یک رهبر دینی، بلکه حجت خدا بر روی زمین است؛ یعنی وجودش همانند قرآن دلیلی بر ادامهٔ ارتباط خدا با خلق است: «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَتُوبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهَا وَلَوْ لَا هُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِهِمْ اِخْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ اوصیای پیغمبر درهای توجه به سوی خدای عزوجل باشند؛ و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عزوجل را نمی‌شناختند و خدای تبارک و تعالی به وسیلهٔ ایشان بر خلقت احتجاج کند. این جایگاه برای پاپ مطرح نیست و پاپ مدیر و رهبر روحانی کلیسا است تا تجسم حجت الهی در زمین.

۱۱-۳. رابطهٔ وجودی امام با نظام آفرینش

در اندیشهٔ شیعی، نبی و امامان واسطهٔ فیض تکوینی‌اند؛ یعنی نه تنها هدایت تشریعی، بلکه بقای آفرینش به واسطهٔ وجود امام است: «بِهِمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ وَبِهِمْ يُنْشَرُ الرَّحْمَةُ» (زیارت جامعهٔ کبیره)؛ به سبب ائمه است که آسمان را نگه می‌دارد تا جز به‌آذن او بر زمین نیفتد؛ و به سبب آنان باران را نازل می‌کند و رحمت را می‌گستراند. در مسیحیت چنین نگاهی به پاپ وجود ندارد و نیابت پاپ صرفاً در سطح هدایت معنوی کلیسا قرار دارد.

۱۲-۳. انتظار موعود و استمرار ولایت الهی در شیعه و کاتولیسیسم

در الهیات شیعه، امام غایب به مثابهٔ حجت حاضر الهی، استمرار فعال خلافت الهی را در عصر غیبت تضمین می‌کند. جامعهٔ شیعی با باور به نظارت غیبی امام عصر؟ عج؟ و تبیین نظریهٔ نیابت عام فقیه به عنوان نایب امام در ادارهٔ جامعه، انتظار ظهور را به کنشی پویا تبدیل می‌کند که مستلزم آماده‌سازی عینی زمینهٔ حکومت جهانی اوست. این انگاره، انتظار را در سه سطح تعریف می‌کند: سطح اعتقادی (حضور دائمی امام به عنوان حافظ شریعت)؛ سطح اجتماعی (ولایت سیاسی نایبان امام بر جامعه) و سطح تاریخی (مسئولیت مؤمنان در ایجاد شرایط ظهور). در مقابل، کاتولیسیسم بازگشت مسیح (پاروسیا) را بر اساس آموزه‌های شورای دوم واتیکان (سند «شادی و امید»، بند ۳۹) و کتاب آموزش کلیسای کاتولیک (بندهای ۶۷۵-۶۷۷)، رویدادی ناگهانی و خارج از حیطهٔ مدیریت نهادی کلیسا تعریف می‌کند، که پاپ و سلسله مراتب کلیسایی، نه توان تأثیرگذاری بر فرایند آن را دارند و نه مدعی چنین نقشی هستند؛ بلکه صرفاً

موظف به تفسیر نشانه‌های آخرالزمانی و حفظ آمادگی روحانی جامعه‌اند. این رویکرد، انتظار موعود را به کنشی منفعلانه تقلیل می‌دهد و آن را از هرگونه پیوند با سازوکارهای حکمرانی زمینی جدا می‌سازد.

۱۳-۲-۳. پیوند فقاقت و نیابت در عصر غیبت

شیعه با طرح نظریهٔ ولایت فقیه توانست نیابت عامهٔ امام را به فقیه جامع شرایط بسپارد؛ از این رو ولیّ نه‌تنها مسئول حفظ نظم جامعه، بلکه زمینه‌ساز ظهور است. این نگاه، جامعهٔ شیعه را به سمت اصلاحگری و مبارزه با ظلم سوق می‌دهد. این نظریه، به‌دلیل پیوند مستقیم با اجتهاد و عقل‌گرایی فقهی، ساختاری متفاوت با سنت کلیسایی دارد. پاپ، نه فقیه است و نه مرجع اجتهاد؛ بلکه سخنگوی اجماع کلیسایی است.

۱۴-۲-۳. تعامل عقل و وحی در معرفت خلیفه‌الله

در شیعه، عقل به‌عنوان یکی از منابع چهارگانهٔ استنباط احکام، نقش مهمی در شناخت معارف و خلیفهٔ الهی و نیز در فهم علل و وظایف و اصول آنان دارد (طباطبایی، ۱۳۵۲، ص ۱۹۷)؛ درحالی‌که در کاتولیک، ایمان به کلیسا و سنت پاپی بر عقل تقدم دارد و تعبد از جایگاهی بالاتر برخوردار است.

۱۵-۲-۳. الهیات تجسد در برابر الهیات تفویض و ولایت

در مسیحیت، نمایندهٔ خدا تجسد کامل کلمهٔ الهی است؛ اما در شیعه، امام موجودی است که علم، قدرت و ولایت خود را از خدا کسب کرده و هرگز با ذات الهی یگانگی ندارد. این تمایز، وجه افتراق عمیق در نظریهٔ الهیاتی این دو تفکر است.

۱۶-۲-۳. تجلی عدالت الهی از طریق خلیفه‌الله

در تشیع، یکی از کارکردهای اساسی نبی و امام، اقامهٔ قسط و عدالت است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف، ج ۱، ص ۲۳)؛ درحالی‌که در الهیات مسیحی، عدالت الهی از طریق فدیة مسیح بر صلیب محقق می‌شود تا از طریق حکومت زمینی (الامیر کانی، ۱۸۸۸ م، ص ۳۳۱).

۴. خلافت الهی در شیعه؛ نظامی جامع و تمدن‌ساز

۱-۴. مسیر احراز خلافت: منطق عقلی در مقابل تعبد نهادی

خلافت الهی در تشیع، نه‌تنها با نص الهی اثبات می‌شود، بلکه مسیر شناسایی و تحقق آن نیز عقل‌محور، شفاف و بر اساس فضایل واقعی است؛ برخلاف نیابت پاپی که مبتنی بر رأی‌گیری کاردینال‌ها و سنت کلیساست. در شیعه، مشروعیت نبی، امام و ولی فقیه بر پایهٔ نصب الهی است (مطهری، ۱۴۰۱، ص ۶۹)؛ اما احراز آن تابع قواعدی چون افضلیت، علمیت، عصمت و عقلانیت در تمامی جهات است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف، ج ۲، ص ۲۶؛ ۱۳۸۹ الف، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۹)؛ یعنی مسیر تحقق آن نیز قابل ارزیابی و سنجش است (غلامرضائی، ۱۴۰۳،

ص ۱۲۳-۱۳۳). در مقابل، در سنت کاتولیکی، مشروعیت پاپ با رأی مجمع کلیسایی ایجاد می‌شود و پس از آن، فرض بر عصمت و اقتدار است؛ بدون آنکه شرط عقل یا علم یا عدالت، معیار تصمیم‌گیری باشد؛ بلکه فقط باید در سلسله‌مراحل قرار گیرد تا به مقام کاردینالی برسد و پس از آن، از میان کاردینال‌های ارشد، یک نفر به‌عنوان پاپ انتخاب می‌شود (مروراید و جعفریان خیرآبادی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱ و ۱۰۲). این تفاوت بنیادین، برتری خلافت شیعه را در منطق تأسیس، مسیر احراز و استمرار مشروعیت نمایان می‌سازد.

۴-۲. نقش مردم در تحقق عینی حکومت

مردم در تاریخ اسلام همیشه نقش مهمی در حکومت اسلامی و تغییرات اجتماعی ایفا کرده‌اند. از این‌رو اساسی‌ترین مقدمهٔ پیروزی پیامبر اسلام ﷺ در ایجاد و گسترش حکومت اسلامی، تصرف الهی در دل‌های مسلمانان و ایجاد محبت و الفت میان آنان بود که به دگرگونی باورهای مردم انجامید و شبکه‌ای منسجم از یاران فداکار پدید آورد. این یاران با حضور آگاهانه و سازمان‌یافته، پایه‌های امنیت و اقتدار حکومت را استحکام بخشیدند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۴، ص ۳۵۹). بنابراین، مردم در تحقق و استمرار حکومت آن حضرت تأثیر صددرصدی داشتند؛ به‌نحوی که تمام تأثیر، مربوط به کمک مردم بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۵۷). همچنین در زمان ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام، مردم عامل استقرار و تحقق حکومت و حاکمیت اسلامی در جامعه بودند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۶۲). در ادامه، شیعه با اصل ولایت فقیه به استمرار هدایت در عصر غیبت به‌نصب عام معتقد است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۷۳). این باور زمینه‌ساز حضور و نقش بی‌بدیل مردم در تشکیل، عینیت بخشیدن و پایداری حکومت اسلامی است؛ به‌نحوی که تا مردم نخواهند، نظام اسلامی محقق و برقرار نخواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۷).

در مقابل، جایگاه مردم در ولایت پاپ در دورهٔ پیش از قرون وسطی، اطاعت محض از دولت بود؛ چون از دیدگاه کتاب مقدس، حکومت از آنِ خداوند است و حاکمانی که از طرف او انتخاب می‌شوند، مشروعیت دارند (اول سموئیل، ۱۰: ۱؛ اشعیا، ۴۴: ۲۸) و اطاعت از پادشاه، اطاعت از خداوند است (جامعهٔ سلیمان، ۸: ۲-۴) و پطرس حواری نیز مردم را به اطاعت از حاکمان فراخوانده بود (رسالهٔ اول پطرس، ۱۳-۱۴). در قرون وسطی، مردم هیچ گونه مشارکتی مستقیم یا غیرمستقیم در گزینش پاپ نداشتند. اگرچه کلیسا برای انتخاب پاپ مراسم انتخاباتی ترتیب می‌داد، اما صاحبان رأی، کاردینال‌ها بودند که نه نمایندهٔ مردم، بلکه از اعضای ارشد کلیسا به‌شمار می‌آمدند و به‌تدریج به این مقام نائل شده بودند. پس از قرون وسطی، حوزهٔ نفوذ پاپ صرفاً به امور دینی محدود شد. وی نه زمامدار جهان، بلکه صرفاً ریاست قلمرو کوچک واتیکان را بر عهده گرفت و در جایگاه معلم اخلاق به فعالیت پرداخت. این تغییرات، مردم را به نقد کتاب مقدس و کلیسا سوق داد، نه اطاعت کورکورانه؛ و زوال قدرت سیاسی کلیسا نیز امکان مقابله با دگراندیشان را از طریق دادگاه‌های تفتیش عقاید منتفی کرد (کریمی والا و دیگران، ۱۴۰۰، ص ۸-۱۰).

نتیجه اینکه جمهوریت و اسلامیت، هر کدام در حکومت الهی سهم ویژه‌ای دارد که نمی‌توان در آن تغییری ایجاد کرد؛ یعنی دین حقیقتی است که از سوی خدا و به‌دست انبیا ارائه شده و همواره ثابت، تبدیل‌ناشدنی و تغییرناپذیر است؛ چه انسان‌ها تمکین کنند و بپذیرند و چه به مخالفت با آن برخیزند؛ اما تحقق عینی و خارجی و سازمان یافتن حاکمیت دین در جامعه، جز با همراهی دست قوی و دل مشتاق انسان‌ها ممکن نخواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۴، ص ۳۶۰). با توجه به اهمیت و سهم تعیین‌کننده حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی، در قرآن کریم نیز به این امر تصریح و تأکید شده است. خداوند سبحان به مؤمنان به خدا و پیامبر می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (نور: ۶۲). «امر جامع» کارهای مهم اجتماعی است که همکاری و مشارکت عمومی را لازم دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۶۳).

۳-۴. هدف بودن کمال وجودی انسان در برابر حفظ نهاد کلیسا

در الهیات شیعی، غایت نهایی خلافت الهی، تربیت انسان به‌سوی کمال نهایی، یعنی تحقق انسان کامل به‌مثابه خلیفه‌الله و نیل به قرب الهی از طریق تربیت جامعه در چهارچوب حکومت دینی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۸). این هدف، متکی بر آموزه‌های قرآنی، از جمله آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) است که به خلافت الهی انسان در زمین اشاره دارد. بنابراین، خلافت در نگاه شیعی، نه صرفاً یک منصب، بلکه مسیر تکاملی انسان در بستر جامعه برای رسیدن به عدالت، عبودیت جمعی و قرب الهی است. در مقابل، در الهیات کاتولیک، نیابت پاپی بیشتر ماهیتی نهادی دارد و غایت آن، حفظ ساختار کلیسایی و صیانت از آموزه‌های دینی و اخلاقی کلیسا تا پایان تاریخ تلقی می‌شود (بایرناس، ۱۳۵۴، ص ۴۶۵). به‌بیان دیگر، درحالی‌که خلافت در شیعه حرکت به‌سوی تحقق غایت هستی انسان را دنبال می‌کند، نیابت پاپی بیشتر به ایفای نقش نظارتی و نگهداری از وضعیت موجود کلیسا می‌پردازد.

۴-۴. رابطه خلافت الهی با حضور فعال ولی خدا در هستی

در منظومه معرفتی شیعه، خلافت الهی صرفاً مفهومی سیاسی یا نهادی نیست؛ بلکه حقیقتی وجودی و هستی‌شناختی است. خلیفه‌الله در تشیع، اعم از پیامبر و امام معصوم، نقشی حیاتی در پیوند آسمان و زمین ایفا می‌کند. این خلافت، نه فقط در هدایت تشریعی، بلکه در استمرار فیض تکوینی، تعادل عالم و حفظ نظام هستی حضور دارد؛ به‌ویژه بر پایه زیارت جامعه کبیره، امامان معصوم واسطه‌های فیض الهی‌اند که بقای آسمان و زمین به‌واسطه ایشان استمرار می‌یابد: «بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ...».

این معنا در کلام حکما و عرفا نیز بازتاب یافته است و ایشان خلافت الهی را حقیقتی فراتر از سیاست شمرده و آن

را معرفتی دانسته‌اند که بدون آن، اتصال خلق به خالق و نظام فیض در هستی مختل خواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف، ج ۱، ص ۳۱۴). در مقابل، نیابت پایی در پررنگ‌ترین تفسیرها هیچ پیوندی با تکوین عالم یا نظام هستی ندارد؛ و در خوشبینانه‌ترین برداشت، تنها پاسدار سنت دینی و راهنمای اخلاقی مؤمنان است. هانس کونگ به صراحت می‌نویسد: «پاپ، نه ضرورتی متافیزیکی برای کلیسا، بلکه نتیجهٔ یک روند تاریخی است» (Küng, 1976, p.340).

همچنین در تعلیمات رسمی کلیسا نیز تأکید شده است که تنها مسیح واسطهٔ نجات است و این نقش به حواریون یا پاپ امتداد نیافته است (Catechism of the Catholic Church, 1997, para.967). بنابراین، درحالی‌که در شیعه خلافت خلیفه‌الله ضامن بقای هستی و استمرار هدایت در دو ساحت تکوین و تشریع است، نیابت پایی صرفاً کارکردی سازمانی و محدود به صیانت از سنت کلیسا دارد. این تفاوت بنیادین، برتری نظام خلافت الهی شیعه را در عمق هستی‌شناسی و پیوند با حقیقت وجودی انسان نمایان می‌سازد.

نتیجه‌گیری

مطالعهٔ تطبیقی نیابت الهی در الهیات کاتولیکی و خلافت الهی در الهیات شیعی نشان داد که این دو نظام، با وجود اختلافات در مبانی الهیاتی، ساختار نهادی و گسترهٔ اقتدار، در برخی کارکردهای دینی و اجتماعی نقاط مشترکی دارند. هر دو، نایب الهی را در رأس هرم دینی قرار می‌دهند و برای او اقتدار معنوی و نقش محوری در تفسیر آموزه‌ها و هدایت جامعه قائل‌اند. در سنت تاریخی هر دو، این جایگاه در مقاطعی با اقتدار سیاسی پیوند داشته و نوعی حمایت یا هدایت الهی برای آن فرض شده است. در کاتولیسیسم، این حمایت به صورت هدایت روح‌القدس، در قالب عصمت رسمی پاپ و در شرایط خاص جلوه می‌کند؛ و در تشیع به صورت علم لدنی و عصمت ذاتی امام. با این حال، تفاوت‌ها اساسی‌تر و تعیین‌کننده‌ترند. در الهیات کاتولیکی، نیابت پاپ ماهیتی نهادی و ساختاری دارد و پس از رنسانس، حوزهٔ اقتدار آن به امور کلیسایی، ایمان و اخلاق محدود شده است. در مقابل، خلافت الهی در شیعه، علاوه بر بُعد معنوی، شامل ابعاد تکوینی و تشریعی نیز می‌شود و پیوندی ذاتی با حاکمیت دینی دارد؛ الگویی که حتی در عصر غیبت، از طریق ولایت فقیه استمرار می‌یابد و همهٔ شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد. بنابراین، درحالی‌که هر دو مکتب در پی حفظ و گسترش آموزه‌های دینی و هدایت جامعه‌اند، الگوی شیعی با جامعیت نظری، پیوند مستقیم با حکومت و ظرفیت تمدن‌سازی خود، تمایزی ماهوی از الگوی کاتولیکی دارد و می‌تواند پاسخی کارآمد به نیازهای پیچیدهٔ جهان معاصر ارائه دهد.

منابع

- قرآن کریم.
کتاب مقدس.
ابن بابویه، محمد بن علی (بی تا). *عیون أخبار الرضا علیه السلام*. تهران: جهان.
ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: نشر مکتب الاعلام الاسلامی.
ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
احمدی میانجی، علی (بی تا). *مقالات*. قم: دفتر مؤلف.
اگریدی، جوان (۱۳۸۴). *مسیحیت و بدعت‌ها*. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: مؤسسه فرهنگی طه.
الامیر کانی، جیمس انس (۱۸۸۸م). *نظام التعليم فی علم اللاهوت القويم*. بیروت: المطبعة الامیر کانی.
بایرناس، جان (۱۳۵۴). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. بی جا: فرانکلین.
بحرانی، علی (۱۴۰۵ق). *منار الهدی فی النص علی امامه الائمه الاثنی عشر*. بیروت: دار المنتظر.
بهادیوند چگینی، ابراهیم و حسنی، سیدعلی (۱۴۰۳). بررسی نقش حضرت عیسی در آموزه‌های اصلی مسیحیت. *معرفت ادیان*، ۱۵(۳)، ۳۷-۵۲.
بهادیوند چگینی، ابراهیم و صانعی، مرتضی (۱۴۰۲). تحلیل و بررسی ماهیت عیسی مسیح از منظر فرقه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت. *معرفت ادیان*، ۱۵(۴)، ۸۶-۱۰۴.
توفیقی، حسین (۱۳۹۰). *آشنایی با ادیان بزرگ*. تهران: سمت.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶). *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱). *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸الف). *ادب فنای مقربان*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ب). *اسلام و محیط زیست*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹الف). *ادب فنای مقربان*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ب). *امام مهدی موجود موعود*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ج). *آفاق اندیشه*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹د). *تفسیر تسنیم*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹هـ). *ولایت فقیه*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). *ادب فنای مقربان*. قم: اسراء.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۶). *امامت*. قم: اسراء.
خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*. قم: مدینه العلم.

راد، علی؛ صادق‌نیا، مهرباب و قربانی، فاطمه (۱۴۰۲). تحلیل انتقادی صوفی‌انگاری حضرت عیسی با تأکید بر گزاره‌های عهد جدید. معرفت/ادیان، ۱۵(۱)، ۸۸-۷۵.

راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.

زیبایی‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۲). مسیحیت‌شناسی مقایسه‌ای. تهران: سروش.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۴). محاضرات فی الهیات. قم: مؤسسهٔ الإمام الصادق.

سبزواری، هادی (۱۳۸۳). أسرار الحكم. قم: مطبوعات دینی.

صانعی، مرتضی (۱۳۸۷). خطانپذیری پاپ. قم: مؤسسهٔ آموزشی پژوهشی امام خمینی.

طباطبایی، جواد (۱۳۸۰). مفهوم ولایت مطلقه در اندیشهٔ سیاسی سده‌های میانه. تهران: نگاه معاصر.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۵۲). المیزان. بیروت: مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۴۰۸ق). مجمع البیان. بیروت: دار المعرفه.

طنطاوی، محمدسید (۱۹۹۷م). التفسیر الوسیط للقرآن الکریم. قاهره: نهضة مصر.

تیواری، کدaranat (۱۳۸۷). دین‌شناسی تطبیقی. ترجمهٔ انشاءالله رحمتی. تهران: دانشگاه تهران.

عسکری، مرتضی (۱۳۸۲). نقش ائمه در احیای دین. تهران: مرکز فرهنگی انتشارات منیر.

غلامرضائی، هادی (۱۴۰۳). ارشادی بودن نصوص امامت: واکاوی جانشین بلافضل پیامبر اعظم بر فرض فقدان نص. فصلنامهٔ

مجتمع آموزش عالی حوزوی حضرت قاسم‌بن‌الحسن، ۲(۸)، ۱۳۳-۱۳۳.

کریمی والا، محمدرضا؛ مهدوی فرد، امیرعباس و آقایی میبدی، احمد (۱۴۰۰). مقایسهٔ تطبیقی نقش و جایگاه مردم در نظام

اقتدار پاپ در مذهب کاتولیک و نظام ولایت فقیه در مذهب تشیع. فصلنامهٔ علمی - پژوهشی سیاست متعالیه، ۹(۳۴)، ۸-۱۰.

کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۳). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

کونگ، هانس (۱۳۸۴). تاریخ کلیسای کاتولیک. ترجمهٔ حسن قنبری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

لین، تونی (۲۰۱۰م). تاریخ تفکر مسیحی. ترجمهٔ روبرت آسوریان. ایلام: انتشارات ایلام.

ماله، آلبر و ایزاک، ژول (۱۳۶۲). تاریخ رم. ترجمهٔ غلام‌حسین زیرک‌زاده. تهران: دنیای کتاب و علمی.

مجلسی، محمدباقربن محمدتقی (۱۴۰۳). بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

محقق کرکی، علی‌بن عبدالعالی (بی‌تا). رسائل المحقق الکرکی. قم: مکتبهٔ آیة الله المرعشی النجفی.

مروارید، جعفر و جعفریان خیرآبادی، علی (۱۳۹۸). مقایسهٔ پاپ در مسیحیت کاتولیک و مرجعیت در اسلام شیعی. دوفصلنامهٔ

اسلام و ارتباطات میان‌فرهنگی، ۱۱(۱)، ۱۰۲-۱۰۱.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). نظریهٔ سیاسی اسلام. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). حکیمانه‌ترین حکومت. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. بیروت: دار الکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.

مطهری، مرتضی (۱۴۰۱). امامت و رهبری. تهران: صدرا.

مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ق). المقنعه. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

مک گراث، آلیستر (۱۳۸۴). درسنامه الهیات مسیحی: شاخصه‌ها، منابع و روش‌ها. ترجمه بهروز حدادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب

موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۷). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۱۲ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. محقق: عباس قوچانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

وان وورست، رابرت ای (۱۳۸۴). مسیحیت از لایه‌لای متون. ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده. قم: مؤسسه آموزشی و

پژوهشی امام خمینی.

هابز، توماس (۱۳۸۹). لویاتان. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.

Ignatius of Loyola (1914). *The Spiritual Exercises of St. Ignatius of Loyola* (Father Elder Mullan, S.J, tran.). New York: P.J. KENEDY & SONS.

Rahner, K. (1982). *Encyclopedia of Theology. A concise Sacramentum Mundi*. New York: Crossroad.

The Catholic Church (1994). *Catechism of the Catholic Church*. Vatican City: Libreria Editrice Vaticana.

Catechism of the Catholic Church (1997). 2nd edition. Vatican City: Libreria Editrice Vaticana.

Küng, Hans (1976). *On Being a Christian*. Translated by Edward Quinn. New York: Doubleday.